

ادب عربی، سال ۱۳، شماره ۱، بهار ۱۴۰۰



10.22059/jalit.2021.313996.612314

Print ISSN: 2382-9850/Online ISSN: 2676-7627

<http://jalit.ut.ac.ir>

The Relationship between Language and Reality in Analyzing the Concept of Exile in the Poetic Language of Izz al-Din al-Monaserah

Mohammad Yaaghobi*

Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Farhangian University

Rasul Zare

Ph.D. Graduate in Arabic Language and Literature, Kharazmi University

Received: April 22, 2020; Accepted: November 10, 2020

Abstract

Exile is a concept that appears in the language of the poet, after experience of lack of freedom and lack of physical connection with the homeland. Izz al-Din al-Monaserah is a poet whose exile gave a special structure to his poetic language. Exile in an invisible dialectic intensifies the poet's language and it is this fact that leads to the production of a particular language. This article tries to determine the number of Monaserah's poems that have exile as their thematic element. Our Statistical data and diagrams proved that the use of the concept of exile in his poetry is the most frequent when genocide and the massacre of Palestinian refugees take place in Tal Zatar and Al-Qarnatina. Here, a significant relationship between poetic language and reality is proved. The metaphysics of Palestine in exile has replaced its physics and the poet's mental-spiritual living place. Homeland is not just a concept, but a formidable metaphysics of ideas and concepts that completely dominates the poet's mind. He is not merely in physical exile, but his essence his thought are forced into exile too. Exile is part of the life of Palestinian poets, and and this concept is represented in Monaserah's poetry through imagery. To determine how this concept appears in the poetic language of Monaserah is a necessity since the comprehension of his poetry depends on it. Rebellion against occupation and fighting for a dignified life are among the causes of the poet's exile. Living as in exile in one's homeland and living in exile with love and sorrow of the homeland give birth to the poetic language that we see in his literature of exile.

Keywords: Izz al-Din al-Monaserah, Exile, Palestine, Poetic language, Reality.

*. Corresponding author: yaaghobim@yahoo.com

رابطه زبان و واقعیت در تحلیل مفهوم تبعیدگاه در زبان شعری عزالدین المناصره

محمد یعقوبی*

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه فرهنگیان

رسول زارع

دانش آموخته زبان و ادبیات عربی دانشگاه خوارزمی

(از ص ۱۵۵ تا ص ۱۷۵)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۰۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۲۰

چکیده

تبعیدگاه مفهومی است که پدیداری آن در ذهن و زبان شاعر، پس از تجربه زیستن و احساس فقدان آزادی و نداشتن ارتباط فیزیکی با وطن حاصل می‌شود. مناصره شاعری است که تبعید به زبان شعری اش ساختاری ویژه داد؛ تجربه پناهندگی نشانی بر پیشانی شعر اوست. هسته اصلی این مقاله آن است که تبعیدگاه در دیالکتیکی نامرئی زبان شاعر را حدت می‌بخشد و امر واقع است که منجر به تولید زبانی خاص می‌شود. گستره مقاله چند سروده مناصره با بار محتوایی تبعید است که در جدول آماری کمیت آن ذکر شده است. داده‌ها و نمودارهای آماری بسامد تبعیدگاه ثابت کردند که اوج درهم تنیدگی تبعیدگاه با زبان شاعر زمانی است که ژینوساید و کشتار آوارگان فلسطینی در تل زعتر و الکرنتینا اتفاق می‌افتد که در اینجا رابطه معناداری بین زبان شعری و واقعیت اثبات می‌شود. متافیزیک فلسطین در تبعیدگاه جایگزین فیزیک آن و مکان زیست ذهنی-روحي شاعر شده است. وطن فقط یک مفهوم یا فیزیک نیست، متافیزیکی سهمگین از اندیشه‌ها و مفاهیم است که بر ذهن شاعر تسلط تام دارد. تبعید برای شاعر تنها تبعیدی مکانی نیست، این ذات شاعر و اندیشه او هم هست که به تبعیدی ناخواسته رفته است. بخشی از حیات شاعران فلسطین پناهندگی و تبعید است و این مفهوم در شعر مناصره در تصاویر و با تابلوهای رنگین شعری نمایانده می‌شود. تبیین این مفهوم و چگونگی جلوه یافتگی اش در زبان شعری، ضرورتی عقلانی است که فهم شعر شاعر فلسطینی آن را ایجاب می‌کند. طغیان در برابر اشغالگری و حرمت ذاتی برای حیاتی شرافتمندانه، از عوامل تبعید شاعر هستند. در تعامل مقاومت، آزادی خواهی، به مصاف اشغالگران رفتن با شعر، در وطن پدری تبعیدوارانه زیستن و در تبعید با حب درونی و غم‌های وطن سر کردن، زایشی در زبان شعری پدید می‌آورد که طفل مولودش، ادبیات شعری تبعید است.

واژه‌های کلیدی: عزالدین المناصره، تبعیدگاه، فلسطین، زبان شعری، زبان و واقعیت.

۱. مقدمه

۱-۱. بیان مسئله و ضرورت آن

زبان تبعیدگاه، زبان خاص پدیدار آن است که در تعامل محیط و زبان و ابعاد وجودی شاعر شکل گرفته است. زبان شعری امری مجرد و انتزاعی و بی‌ارتباط با محیط، گفتمان‌های مسلط و شیوه زیست شاعر نیست. ویتگنشتاین بنیان زبان را واقعیت نمی‌داند بلکه آن را زندگی اجتماعی ما و یا به تعبیری سوژه‌های درون جهان معرفی می‌کند. زبان بخشی از زندگی اجتماعی ماست. زبان و عمل یک کل ناگسسته‌اند. جهان ما جهان پدیداری است که زبان در اختیار ما قرار داده است. واقعیت این جهان و ابعاد آن از زبان ناشی می‌شود (حسین زاده یزدی، ۱۳۹۳: ۱۴۳-۱۴۴). عزالدین المناصره از زمان سرودن اولین قصاید دیوانش (یا عب الخلیل) با تاریخ و میراث ملت خود، ارتباطی وجدانی-درونی و پیوندی فکری و فرهنگی داشت، او با میراث ملت فلسطین هم هویتی و این‌همانی پیدا کرده است، این امر ناشی از اندیشیدن و فلسفه‌ورزی و در همان حال رویکردهای سیاسی و متأثر از این اندیشه بود که ادغام شدن با میراث ملت، تنها راهی است که جاودانگی را برای نام او در پی دارد. مناصره شاعری است که در تبعید، با پدیده‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و حقوقی متکثری روبرو شده است که بعدها این پدیده‌ها چارچوبی را برای سبک شعری شاعر شکل دادند. شاعر تبعیدی، بیرون از این پدیده‌ها جایی برای زیستن ندارد، بلکه حتی چارچوب نحوه زندگی عادی او را هم معین می‌کنند. اینجاست که به‌صورت ناخودآگاه در قبال این وضعیت نوین، مکان مادری و زیستگاه کودکی در زبان شعری‌اش، تبدیل به پناهگاهی برای او می‌شوند. او به شعر روی می‌آورد تا این هستی اصیلش زنده بماند. ادبیات گفتاری و نوشتاری‌اش تحت سیطره عنصر وطن و سرزمین پدری است که به دلیل فراگیری و هژمونیک گشتن امر مکان بر ذهن وی، خود گفتمان شده است؛ چراکه او فلسطینی است و این واژه برای او، بخش لاینفک وجودش می‌شود. از دیگر دلایلی که وطن به‌عنوان قطبی مکانی و حساس در شعر شاعران فلسطینی و به‌ویژه عزالدین المناصره قرار می‌گیرد این است که آنان در معرض تبعید بوده‌اند، تبعیدی اجباری و پر از رنج و محنتی سنگین که انفصال از وطن بوده است. در این امر، کشش و پرواز روح به فضای وطن زاده می‌شود. روح شاعر با سایر عناصر وطن درمی‌آمیزد. این آمیختگی روح با عناصر وطن بذری نوین برای آیندگان است. وطن برای شاعر تبعیدی پناهنده، پروبلما تیزه و به زبان دیگر، مسئله می‌شود، مسأله‌ای که ذهن و زبانش را درمی‌نوردد. جان کلام این‌که اگر بخواهی واقعیت تبعیدگاه و در همان حال نگاه تبعیدی را به وطن بفهمی، نمود این دورا

در زبان شعری جلوه‌گر خواهی یافت به نحوی که هر طور بخواهی بفهمی تنها در زبان است که این فهم میسر می‌شود. بر زندگی انسان‌های تبعیدی ابهامی فراگستر چیرگی دارد و هاله‌ای از متافیزیک در طول زمان آن را می‌پوشاند، اما شاعر با سرودن و نوشتن در زبان تلاش بر آشکار کردن این ابهام و درونیات خود دارد، به زبان دیگر سرودن شعر عریان کردن روح شاعر است. فلسطین که شعریت می‌یابد و در زبان شعر بازتولید می‌شود، در جهان متن برای همیشه جاودان می‌شود و شاید متن شعری تنها جایی است که امکان مرگ فلسطین را مستحیل می‌کند. اگر بستر اجباری تبعیدگاه برای شاعر نبود، شاید زبان شعری‌اش توان درنوردیدن ساحات این مفاهیم را نداشت. متافیزیک فلسطین جایگزین فیزیک آن و مکان زیست ذهنی-روحی شاعر شده است. تبعیدگاه در دیالکتیکی نامرئی زبان شاعر را حدت می‌بخشد و علیرغم اسیر کردنش توان شعری‌اش را مضاعف می‌کند. طغیان در برابر ستم، عاملی بود که سبب سلب شهروندی و آزادی از شاعر تبعیدی شد و در مقابل، این اراده معطوف به آزادی هست که معیار بودن در وطن یا تبعیدشدگی از آن را برای شاعر رقم می‌زند. شاعر طغیان زبانی و کنش ورزی فکری و کلامی می‌کند. پدیدارهای نوین تبعیدگاه در مجاورت خاطرات پیشین و رویاهای شاعر، گفتمانی نوین را در زبان شعری او شکل می‌دهد که می‌توانیم آن را تحت عنوان وطن/تبعیدگاه، نام‌گذاری کنیم. شاعر در این متن‌های شعری سوژه می‌شود؛ اما نه برای کنشگری سیاسی که برای بیان درد و رنج آوارگان فلسطینی تا تاریخ بشریت، این وجه تاریک و کریه‌المنظر حیات انسانی را به وادی نسیان نسپارد.

۲-۱. پرسش‌های پژوهش

۱. بین واقعیت حیات شاعر و شعر او به مثابه تراوش‌های ذهنی چه رابطه‌ای به لحاظ نظری می‌تواند وجود داشته باشد؟
۲. چرا تبعیدگاه به دیالکتیکی بدل می‌شود که شاعر از وطن بریده و خیال او را در برابر وطن وابسته‌تر می‌سازد؟
۳. چه رابطه معناداری به لحاظ آماری بین تکرار تبعیدگاه و واقعیت حیات اجتماعی شاعر وجود دارد؟

۳-۱. پیشینه تحقیق

در میان کتاب‌هایی که تا حدی به قضیه تبعیدگاه در شعر مناصرة پرداخته‌اند می‌توان از شعریه الأمكنه ولید بوعدیله نام برد که در سه صفحه از کتابش به صورت خلاصه به انعکاس تأثیر سفر و

تبعیدگاه و تأثیر آن بر روحيات مناصرة می‌پردازد. در مقاله «تجلیات جفرا في شعر عزالدین المناصرة» (۲۰۰۱) از حسام التمیمی که مفاهیم شعری جفرا را می‌کاود، نگاهی به نگرش مناصرة به جفرا در تبعید هم دارد. در «بلاغه المكان قراءة في مكانيه النص الشعري» (۲۰۰۸)، فتحیه کحلوش مطالبی در مورد وطن و تبعیدگاه در شعر مناصرة و سعدی یوسف و تطبیق کلام این دو شاعر دارد و شیوة نگاه این دو شاعر به وطن و تبعیدگاه را بررسی کرده است. کتاب شعر عزالدین المناصرة بنیاته، إبدالاته وبعده الرعوي (۲۰۰۶) از محمد بودویک در مورد دیاسپورای فلسطینی و ستمی که بر تبعیدیان فلسطینی رفته، از زبان شعری مناصرة تحلیل‌هایی دارد. مقاله «محتوا پذیری مکان کنعان و دلالت‌های متعددش در شعر مناصرة» (۱۳۹۳) از فلاحتی و دیگران به تعدد معانی مکان کنعان در زبان شعری مناصرة پرداخته است. رستم پور در مقاله‌ای تحت عنوان «تجلیات المكان في شعر عزالدین المناصرة» (۱۳۸۹) مکان‌ها را در شعر وی بررسی کرده است. مقاله‌ای هم تحت عنوان «ظاهرة الإغتراب» (۱۴۳۶) از فرهنگ نیا و دیگران به بررسی پدیده اغتراب در زبان شعری مناصرة پرداخته است. اما آنچه این نوشتار را از سایر مطالب مرتبط با تبعید در شعر مناصرة متفاوت می‌کند، بررسی رابطه بین زبان و واقعیت در شعر تبعیدگاه و تحلیل کیفی و کمی و آماری این پدیده هست که بررسی این رابطه در هیچ‌کدام از اشعار مناصرة توسط هیچ‌کسی انجام نشده است. روش این تحقیق، تحلیلی-توصیفی، کمی-آماري و کتابخانه‌ای است.

۲. بخش نظری-تحلیلی

۲-۱. رابطه بین عین و ذهن و زبان تفکر در نوستالوژیای وطن

درواقع بین واقعیت و ذهن، انسان و جهان، تفکر و زندگی روابطی دیالکتیکی وجود دارد. «تحول در تفکر، عینیت واقعی زندگی ما را تغییر می‌دهد و تحول در زندگی، سوژگی و نحوه‌ی تفکر ما را دگرگون می‌کند» (عبدالکریمی، ۱۳۹۷: ۱۹۰). ویتگنشتاین در نظریه‌ای در مورد زبان می‌گوید: امر واقع است که به زبان شکل می‌دهد؛ به عبارتی دیگر زبان تصویر امر واقع است (خالقی، ۱۳۸۵: ۸۵). زبان و شناخت واقعیت، موجودیتی مستقل از یکدیگر ندارند. البته این بدان معنی نیست که اشیاء، اعمال و تجارب انسانی موجودیتی مستقل از زبان ندارند، بلکه نوع شناخت این پدیده‌ها تا حد زیادی متأثر از نظام زبانی است؛ بنابراین زبان در بیان واقعیت بی‌تأثیر نیست و در ساختن واقعیت نقش بسزایی دارد (عموزاده مهدیرجی، ۱۳۸۳: ۱). ویتگنشتاین به رابطه بین زبان و فعالیت‌های

روزمره زندگی می‌پردازد و بر این نکته تأکید دارد که منظورش از بازی زبانی، شامل زبان و اعمالی است که در آن بافته شده است. بین زبان و زندگی پیوندی تفکیک‌ناپذیر وجود دارد، به طوری که بازی‌های زبانی نوعی رفتار انسانی هستند. می‌خواهد تأکید کند هیچ نقطه‌ای بیرون از بازی‌های زبانی نیست که بتوانیم از آنجا نسبت بین زبان و واقعیت را ارزیابی کنیم، تنها درون زبان است که می‌توانیم فکر کنیم (خالقی، ۱۳۸۵: ۱۰۰). «موجودیت‌ها از قبیل اعمال، اشیاء و تجارب، هرچند وجودی مستقل از زبان دارند، اما بیان آن‌ها در قالب زبان موجب می‌گردد که زبان در شناخت و نمود آن‌ها نقش بسزایی ایفا کند. نظام زبانی و نوع کاربرد زبان در ساخت واقعیت‌ها و چگونگی استدلال و تعقل خیلی تأثیرگذار هست، بنابراین زبان در آن واحد، بخشی از واقعیت، سازنده‌ی واقعیت و استعاره‌ای برای واقعیت است» (عمزاده مهدرجی، ۱۳۸۳: ۸). در عینیت زندگی مناصرة رخدادی روی می‌دهد. وی از سکونت در منزل پدری محروم و باری نوین از تفکرات در غربت بر سرش آوار می‌شود. در غیاب سرزمین مادری، همه جای وطن زیباتر می‌شود و احساس دل‌بستگی درونی به سرزمین، ریشه‌اش به فراسوهای تاریخ می‌رود و هم‌وطنان و درخت و آب و چشمه، مفهوم و معانی دیگری را در غربت به خود می‌گیرند؛ چراکه تبعیدگاه غم غربتی بی‌هدف است، غربتی از سر اجبار که افقی مبهم و سرنوشتی نامعین را در انتظار تبعیدی می‌گذارد و این چنین ناله‌ی شعری‌اش بالا می‌رود «تَتَّصَاعِدُ أَغْنِيَّتِي عَبْرَ سَهْوِبِ زَرْقَاءَ، تَشَّابُهُ أَيَّامُ الْمَنْفَى، كِدْتُ أَقُولُ: تَشَابُهُ غَابَاتُ الذَّبِيحِ، هُنَا، وَهِنَاكَ. تَتَّصَاعِدُ أَغْنِيَّتِي: زَرْقَاءُ وَ حَمْرَاءُ: الْأَخْضَرُ يُؤَلِّدُ مِنْ دَمْعِ الشَّهْدَاءِ عَلَى الْأَحْيَاءِ، الْوَاحِدَةُ تُؤَلِّدُ مِنْ نَزْفِ الْجُرْحِي» (المناصرة، ۲۰۰۶: ۷) (ترانه‌هایم از فراز دشت‌هایی اوج می‌گیرند آبی‌رنگ، روزگاران تبعید چون هم‌اند، چنان‌که بگویم: جنگل‌های کشتار چون هم‌اند، اینجا و آنجا. آوازهایم اوج می‌گیرند: آبی و قرمز: سبز از اشک شهیدان برای زندگان و سبزه‌زاران از خون شهیدان تولد می‌یابند). این‌جا واقعیت زبان می‌شود و زبان واقعیت، تبعیدگاه مکان دفن و کشتار انسان تبعیدی است و این واقعیت را زبان برجسته می‌کند. واقعیت همان است که در زبان جلوه یافته و زبان جلوه دیگر واقعیت، اما واقعیت در قالب واژه و تصاویر زبانی است. در چنین حالتی همه چیز وطن زیباتر می‌شود و شاعر زشتی‌های تبعید را برجسته می‌کند و به نوعی حاشیه رانی و برجسته‌سازی ناخودآگاه مبتلا می‌شود؛ کمتر زیبایی‌های تبعیدگاه را می‌بیند و به ندرت آن‌ها را برجسته می‌سازد و غیرمستقیم آن‌ها را به حاشیه ذهن خود می‌راند. او تبعید را انکار می‌کند، اما در برجسته‌تر کردن وطن و هر آنچه در وطن است تا می‌تواند از وجود شعری‌اش مایه می‌گذارد و به پدیدارهای وطن شعریتی خاص می‌بخشد: «قالت: في الدير مرابعا، والمنفى من حَجَرِ الصَّوَّانِ، هيه هيه هيه هيه و أنا أعشقُ زَوَانَ بلادِي. أكرهُ قَمَحَ المنفى» (همان: ۳۳) (گفت: کاباره‌هایمان در صومعه‌هاست و

تبعیدگاه از سنگ آتش زنه است، هیه هیه هیه. من عاشق تلخک سرزمین خودمم. بیزار از گندم تبعیدگاهم). غربت و تبعید چنان وضعیتی را بر می‌سازد که به‌صراحت تمام می‌گوید من تلخک مملکت‌م را از نان گندم شما بیشتر دوست می‌دارم به زبان دیگر تلخ زیستن در وطن را بر رفاه در غربت ارجحیت می‌بخشد. در واقع تجربه نوشتن شاعرانه برای ملتی چون فلسطین که ترس از نابودی آن‌ها زیاد هست، بی‌گمان دفاعی واقعی است که این دفاع در متن اشعار مناصره، پروژه‌ای برای ممانعت از نابودی هویت فلسطینی و تبار اوست. «لِلأشجار العاشقة أُغْنِي، للسيدة الحاملة الأسرار، رمزاً في سلة تين. تركض عبر الجسر الممنوع علينا، تحمل أشواق المنفيين سأغني. لرفاق في السجن أغني، لرفاق في القبر أغني» (همان: ۹) (آواز می‌خوانم برای درختان عاشق، برای بانویی که آبتن رازهاست، رمزهایی در سبد انجیر. از خلال پل ممنوعه ما می‌جهد و اشتیاق تبعیدیان را با خود دارد آواز خواهد خواند، برای هم‌رهان زندان آواز سر خواهم داد، برای دوستانی مرده آواز خواهم خواند).

۲-۲. حالت‌های وجودی و خلجانان روحی در تبعید جلوه یافته در زبان شعری

«جهان به لحاظ وجودی، اجتماعی و تاریخی امری انسانی و درهم‌تنیده با ما انسان‌ها و از جمله با رسانه‌هایمان است» (عبدالکریمی، ۱۳۹۷: ۲۴۲). انسان اگر در موقعیت انسان آلونک‌نشین و تبعیدی باشد، پرسش‌ها و حالت‌های روحی خاصی برایش پدیدار می‌شود (مارسل، ۱۳۸۸: ۱۴). حالت‌های وجودی در زبان شعری ثبت می‌شود. عزالدین المناصرة سفرهای زیادی به سرزمین‌های دیگر داشته است. او در این سفرها فقط سرزمین را عوض نکرده، بلکه حافظه، رویکرد، خاطرات و خصلت‌های ارزش‌محورش در این سرزمین‌ها تغییر داشته و متأثر شده است. روایت سفر و تبعیدگاه و ماجراجویی‌ها و نوشتن برای وطن و خاک، واکنش‌هایی که مناصره در تصریحات و اعترافاتش، پیرامون سفرها و تعامل روزانه-شعری‌اش با تبعیدگاه ارائه داده است، در یک نقطه جمع می‌شوند و آن‌هم اصل وابستگی به زمین و تاریخ فلسطینی‌ها و مشارکت در مسائل روزانه و کوچ‌های اجباری است (بوعدیله، ۲۰۰۹: ۲۸-۲۹). «لا ترحلی، موتی هناک کوردۀ بیضاء، موتی هناک کنجمة فی الدار و أنا أحييک کالرعود، أو جئة آتيک، کی تعلقو زغاريد النساء» (همان: ۱۱۶) (کوچ مکن، مرگ من آنجاست به‌سان گلی سپید، مرگ من آنجاست چون ستاره‌ای در خانه و من همچون غرش ابر، یا چون جسدی نزدت می‌آیم تا هلهله‌ی بانوان اوج گیرد). «کوچ‌های اجباریم، میان زادگاهم فلسطین و حتی در تلمسان، نمونه کوچکی از کوچ‌های اجباری فلسطینی از وطن به تبعیدگاه است. من احساس نمی‌کنم که در عذاب‌های کوچیدن و دور گشتن و متوقف شدن اجباری و

شکنجه شدن، در مقایسه با ملتَم تفاوتی با آن‌ها داشته باشم و در کل این رنج دیدن‌ها با آن‌ها شریکم.» (المناصرة، ۲۰۰۰: ۳۱۸-۳۱۹).

این کوچ‌ها برای حفظ وجود فیزیکی و هویتی هر دو بوده است. او فاوست‌وار روحش را به تاریخ می‌فروشد تا شناسنامه و هویت ملت و خودش را پیدا کرده باشد. نالیدن از کوچیدن، مصیبتی درونی و شخصی نیست، بلکه فراق فلسطین و ترک آن، کوچی است که به ناله درونی گروهی بدل می‌شود، به همین دلیل چه بسیار شاعر، خاطرات و سخنانش را به تصویری منتقل می‌کند. «بکینا طویلاً، و لم یبک أعداؤنا مرّةً واحدةً!! تقولون: قد شرّفوا، غرّبوا، شمّوا ریاح الشمال، وکانت کغربتنا الباردة، مواویلاً أُمی علی تَلّةً موحشةً، تُعانِدُ قسوة ما حدث البارحة» (المناصرة: ۷۷) (ما بسی گریستیم و دشمنانمان لحظه‌ای نگریستند!! گویند: سوی شرق و غرب رفتند و بادهای شمالی را بوییدند و چون غربت سرد ما بود، آوازه‌های شعری مادرم بر تپه‌ای متروکه، علیه خشونت بود که دیشب رخ داده بود.) «کوچ‌ها در متن شعری مناصره با فریادهای رنج و احساس به کمبود قرین شده، فریادهایی که متوجه تمام کسانی است که او را در کجاوهایش مسافر یافته‌اند، کوچ‌هایی مورد غبطه و حسد اما با طعم فتنه» (وعدالله، ۲۰۰۵: ۹۳).

اندیشیدن در مورد تأثیرات جوهری کوچ‌ها در وجود شاعر، به شناخت تحولات بزرگ فکری شاعر با تمامی معایب و انحرافات و امتداداتی که زندگی‌اش داشته است، کمک می‌کند. چنان‌که خود می‌گوید:

«در هر کشوری که زیستم، تأثیری گذاشتم. در زیست‌فرهنگی این کشورها مشارکت کردم؛ اما در مورد قصادید، زیباترین قصایدم را در تبعیدگاه نگاشتم؛ دربارهٔ دموکراسی بیروت و ملی‌گرایی قاهره و جهانی‌گرایی طنجه و اندلسی بودن تلمسان و قرطاجی بودن تونس نوشتم، حین خواندن کارهای شعری‌ام، خوانشگر جهان‌های شعری‌م را خواهد فهمید، علیرغم این‌که روح نوشتارم، فلسطینی، یا صحیح‌تر بگویم، کنعانی-شامی است.» (المناصرة، ۲۰۰۰: ۳۱۸-۳۱۹).

به‌راستی چه پیوندی میان در تبعید بودگی مناصره و توانش شعری به‌مثابهٔ ابداع هنری وجود دارد؟ شاید پاسخ این باشد انسان در تبعید آستن عاطفهٔ دیدار وطن می‌شود و فراق باعث تولد اشعاری می‌شود که در اوج زیبایی، شعر تبعید نام می‌گیرند. از زاویه‌ای دیگر این سفر و کوچ‌ها، نشان از نوعی تسلیم به تقدیر تاریخی فلسطینیان هست؛ زیرا این پرسش مطرح می‌شود که چرا شاعر به دفاع جانانه برنخاست و سفر را بر ماندن ترجیح داد؟ «خُذْ رَأْسِي لِلْحَلَّاقِ، لَا تَتْرَكْنِي أبدأ، أبدأ، أبدأ، في منفى الطين، لا تتركني في هذي الصحراء، خذ جسدي لفلسطين،

خذ جسدی لفلستین، خذ جسدی لفلستین» (المناصرة، ۱۹۸۱: ۶۲-۶۳) (مرا پیش پیرایشگرم ببر، هرگز رهایم مکن، هرگز، هرگز، در تبعیدگاه گل، در این بیابان رهایم مکن، جسدم را به فلسطین ببر). اینجا وطن آن کل بزرگ و ابژه ایده‌آلی است که همه آرزوها و حسرت‌های شاعر بر مدار آن می‌چرخد و هرگونه آرامشی در آزادی او معنی می‌یابد.

۲-۳. تبعید دال اصلی و هسته سخت شعر در هستی زبانی

دال مرکزی و هسته بنیادین شعرش بر مدار تبعید می‌چرخد؛ انگار که اگر رخداد پناهندگی نبود، چنان‌که گویند شعر حدوث رخداد در زبان است، شاید این اشعار اتفاق نمی‌افتادند:

«المنفی خَسَبٌ و مسامیرُ/ المنفی خشبٌ و مسامیرُ/ المنفی یاجفراً قَبْرٌ مَفْتُوحٌ/ یَنْغَلُ فیه الدُّودُ/ المنفی توقیفٌ و حُدودٌ/ المنفی خوفٌ أو جوعٌ/ المنفی جِذْرٌ مَخْلُوعٌ/ المنفی شَجْرٌ مَقْطُوعٌ/ المنفی یا جفراً» (المناصرة، ۲۰۰۶: ۱۷) (تبعیدگاه سازه‌ای از چوب و میخ‌ها است/ تبعیدگاه چوب و میخ‌ها است/ جفرا تبعیدگاه همچون قبری سرگشاده است/ که کرم‌ها در آن می‌لوند/ تبعیدگاه یعنی بازداشت و اجرای احکام بر اشخاص/ تبعیدگاه مکان ترس و گرسنگی است/ تبعیدگاه ریشه‌ی از جا کنده هست/ تبعیدگاه درخت سربریده است/ ای جفرا تبعیدگاه...» (شاعر در تبعیدگاه در توصیفات و تشبیهاتش خود را به سرگردانی می‌زند و عجز و تسلیم خود را اعلام می‌کند، بر خودش می‌پیچد و در مدار باد خیمه می‌یافتد، سرشار از دل‌تنگی برای وطن است و از منتش، سرزمین اش را بر می‌سازد و از سرزمین متنی‌اش، مأوایی برای خود تا حلزون وار در آن خود را بپیچد) (بودویک، ۲۰۰۶: ۱۸۱).

تبعیدگاه آزارش می‌دهد و او خود را به‌مثابه ریشه‌ای برکنده از خاک خود می‌بیند که هر بادی او را از زمین برمی‌کند، او درختی از تنه بریده هست که امیدی به ثمرش نمانده است، مرده‌ای بیش نیست که تبعیدگاه هم چون قبری دهان گشاده وی را در خود فروبرده و به عبارتی تبعیدگاه، گورستان پناهندگان تبعیدی شده است. هر آن اندازه که شاعر در مورد زادگاهش آگاهی بیشتری دارد، به همان اندازه رنج و دردش فزونی می‌یابد؛ معرفت مکان مادری، ضرورتاً باعث شناخت بدبختی و آگاهی در مورد مصیبت‌هایش نمی‌شود، شرایطی برای شکل‌گیری حساسیت به نسبت مکان اولیه هست؛ و مهم‌ترین آن رنج عقلی است که پیامد رنج عملی است، به‌عنوان نمونه تبعید عملی از وطن و نه بازکاوی زیبایی‌شناسانه و پرزرق‌وبرق و ساختگی برای وطن، سبب ایجاد آن نوع شناخت واقعی می‌شود؛ زیرا رنج ذهنی-عقلی بدون هجر وطن، تنها ابداعی پرزرق‌وبرق و در همان حال ساده را تولید می‌کند. از این‌جاست که موضع‌گیری میان رانده‌شده از سرزمین و خاطره و جغرافیا با مهاجری که از

سرزمینش با اختیار خود رفته است، متفاوت می‌شود. مناصرة از ساختار مکانی، ساختار فرهنگی-وجدانی قرار داده است. «أعرف مَسْقَطَ رَأْسِي وَ زَيْتُونَةَ المُنْحَنِی / وَأَعْرِفُ أَنْ المَنَافِي، تَبِيعُ قُمَاشَ الكَفَنِ» (همان: ۵۱۵) (زادگاهم را می‌شناسم و نیز زیتون خمیده‌اش را / و می‌دانم که تبعیدگاه‌ها محلی است برای عرضه کفن‌ها). «المنفی کلبٌ مَسْعُورٌ فالمنفی قَهْرٌ شَاسِعٌ / لَا يُؤْمِنُ جَانِبُهُ حَتَّى نَرْدِيهِ قَتِيلًا» (همان: ۲۵۱) (تبعیدگاه بسان سگ‌ها و دیوانه‌ای است / از این‌رو تبعیدگاه خشونت‌نا فرا گستر است / در جوار آن امنیتی نیست مگر بعد از مرگ و کشته شدنش).

او می‌گوید که زادگاهش را می‌شناسد و توصیفی از زیتون زادگاهش می‌کند. اینجا متذکر می‌شود که سرزمین او، سرزمین زیتون، نماد آشتی و زندگی با همه محاسن و معایبش هست و تبعیدگاه، ضد زندگی است، سگی است هار که هر لحظه پای انسانی را گاز می‌گیرد و مکانی برای کفن‌فروشی است تا زندگان را زنده‌زنده کفن کنند، چراکه شاعر زندگی در تبعید را مرگی حتمی و تقدیری محتوم می‌پندارد.

۲-۴. تبعید به مثابه تخیل خلاق در عینیتی نوین

دوگانه وطن/تبعیدگاه، تمرکز گفتمانی اشعار مناصرة است. وقتی شاعر بی‌وطن می‌شود، فیزیک وطن از شاعر دورگشته؛ اما متافیزیک وطن، هاله‌ای بس گسترده‌تر پیدا می‌کند؛ هاله‌ای که از زبان شعری جدایی‌پذیر نیست. این هاله متافیزیکی، درونی وجود زبانی و احساسی شاعر می‌شود و به مثابه کاتالیزوری در حرکت تخیل و عاطفه او عمل می‌کند. «زمانی که وجود وطن درونی می‌شود، حرکت خیال را فعال می‌کند و سطوح متعددی از رؤیا و خاطره ظهور می‌کند و یک مکان در مکان‌های متعددی پراکنده می‌شود و زمان زندگی زیر آسمانش به زمان‌های تاریخی یا شخصیتی یا اسطوره‌ای دگرگونی می‌یابد» (عثمان، ۱۹۸۸: ۷). «مَا أَطْلُبُ الآنَ قَبْرًا عَلَى تَلَّةٍ / فِي أَعَالِي كُرُومِ النَّصَارَى أَمُوتَ / تَحْتَ دَالِيَةِ مُزْمِنَةٍ / أُقَابِلُ بِحَرَى الذِّي مَاتَ فِي سَالِفِ الأَزْمِنَةِ / عِنْدَمَا وَصَلَ فِيهِ السَّمُّ الوَرِيدَ» (المناصرة، ۲۰۰۶: ۳۱۱) (هر آنچه اکنون می‌خواهم فقط قبری است روی تپه‌ای / بر بلندی‌های تاکستان‌های مسیحیان تا زیر چرخ آب قدیمی جان سپارم / و به دیدار دریانوردی بشتابم که در زمان‌های گذشته مرده است / هنگامی که سم به شاهرگش وارد شد).

شاعر مرگ در وطن را به حیات در تبعید ترجیح می‌دهد، خیالش به پرواز درمی‌آید و او را بر فراز وطن به سفر درونی می‌آورد. جزئیاتی که شاعر از تاک‌های مو و آدرس‌هایی که از سرزمینش به دست می‌دهد و به این واژگان که زمانی فاقد شعریت بوده‌اند، در بستر شعری‌اش، میزانی از عاطفه

و احساسات تزریق می‌کند که نشانگر همان لبه دو تیغه دیالکتیک تبعیدگاه در امر شعر سازی برای تبعیدیان است. وطن گمشده خود ساختار زبانی خاصی را شکل می‌دهد. «آن‌چنان‌که تجربه فراق و تبعید اجباری فلسطینیان از سرزمینشان، خصوصیتی خاص را به مکان و آن را تعریفی خاص می‌بخشد، رؤیا و خاطره، هم‌علیرغم تعدد تبعیدگاه، فلسطینی را به وطنش سخت وابسته می‌کند و ارتباط نفرت یا کینه یا عشق به مکان‌ها، در حقیقت به روان‌شناسی انسان فلسطینی و به نقش مکان‌ها در زندگی و حیات او برمی‌گردد» (عوده، ۱۹۹۷: ۱۴). «ضَاعَ مَلْکِی / فِی ذُرِّی رَأْسِ الْمُجِیْمِرِ / ضَاعَ مَلْکِی وَ أَنَا فِی بِلَادِ الرُّومِ، أَمْشِی، أَنْعَثِرُ» (المناصرة، ۲۰۰۶: ۳۴۵) (دائری‌ام‌نابود شد/ بر فراز منطقه‌المجیمیر/ دائری‌ام‌بر باد رفت درحالی‌که من در کشور روم قدم می‌زنم و پایم می‌لغزد).

او ملک بر بادرفته‌شان را به خاطر همه می‌آورد تا در تبعید بفهماند که هنوز رگ حیاتش متصل به سرزمینش هست. «این نوشته‌ها، نوشته‌هایی نیستند فقط به زیبایی مکانی اهمیت دهند که وابسته به چهارچوب سرزمین جغرافیایی است، بلکه نوشته‌ای است که وطن را از خلال زندگی روزانه در تبعیدگاه زندگی می‌کند» (کحلوش، ۲۰۰۸: ۱۴۷). «سَأَشْبَهُ كُلَّ الْأَشْجَارِ بِأَشْجَارِكِ / وَ أُشْبَهُ قَافِئَتِی الْمَوْزُونَةَ، مِشِئَتِکِ الْمُخْتَالَةُ فِی حِفْلِ الذُّرَّةِ / أُشْبَهُ أَبِیَاتِی بِجَمِیلِ إِزَارِکِ / وَ أُشْبَهُ عَیْنِکِ بِلِیلِ حَالِکِ / أُشْبَهُ أَحْجَارَ الْمَنْفِی أُشْبَهُ أَرْصِفَةَ الْمَنْفِی / أُشْبَهُ حَانَاتِ الْمَنْفِی / أُشْبَهُ أَضْرَحَةَ الْمَنْفِی / أُشْبَهُ أَسْوَارَ الْمَنْفِی / وَ أُنَادِی فِی النَّاسِ وَ أَصْرَحُ فِی زَمَنِ الْیَتِیهِ» (المناصرة، ۲۰۰۶: ۸۳) (همه‌ی درختان را به درختان تو تشبیه خواهم کرد/ قافیه‌های موزونم را به راه رفتن متکبران‌ات در مزرعه ذرت تشبیه می‌کنم/ ایاتم را به زیبایی روسری تو تشبیه می‌کنم/ چشمانت را به شب تاریک وضعیت تو تشبیه می‌کنم/ و نیز سنگ‌های تبعیدگاه را تشبیه می‌کنم/ و جاده سنگ‌فرش تبعیدگاه را تشبیه می‌کنم/ میکده‌های تبعیدگاه را تشبیه می‌کنم/ آرامگاه‌های تبعیدگاه را تشبیه می‌کنم/ دیوارهای تبعیدگاه را تشبیه می‌کنم/ بین مردم ندا می‌دهم و در عالم گمراهی فریاد برمی‌آورم). غربت از زادگاه و وطن، انحراف از جوهر انسانی است؛ جوهر انسان، با اتصالش به ذره خاک وطن و اقامت در مکان‌هایی که دوست داشته و خاطره‌های زیبایی که با رخدادهای شاد و غمگینش زیسته، تحقق می‌یابد.

۵-۲. دیالکتیک غیاب وطن و حضور آن در دل واژه

وطن از نظرهای پناهندگان غایب می‌شود، اما در چشم واژگان زیباتر از گذشته سر برمی‌آورد. در قصیده «فی الرّد علی الأحبّه» سخت پشیمان است که از وطنش خارج شده و نمی‌تواند به آنجا برگردد و آرزو می‌کند که کاش به‌عنوان ردپا یا شکلی در سرزمینش یا به‌عنوان نگهبان تاک‌های انگور در الخلیل می‌ماند تا خود و هویتش را در تبعید گم نکند. او منزل (مادری) را از حجم و

هندسه به سمبل و نماد روح تغییر داده بود. «لو مات فارسك المٌجید و مات ناطورُ الشجر، فادفن عظامی یا حبیبی تحت کرمتنا، علی جبل الخلیل» (المناصرة، ۱۹۶۸: ۱۰) (اگر سوارکار ماهر مرد و نگهبان درخت مرد، دوست خوبم استخوانم را زیر تاکمان دفن کن، بر کوه الخلیل). «الخلیل زادگاه مادرش مکان عاطفی اوست که علیرغم بُعد زمانی و مکانی، او را همه جا در آغوش می‌گیرد.» (بوعدیله، ۲۰۰۹: ۳۳)

برایش سخت بود که به تبعیدگاه‌های عربی عادت کند یا با نظم سیاسی و اجتماعی مسلط در آن تبعیدگاه‌ها، هماهنگ شود، طوری که نگاهی تلخ و سیاه به آن‌ها داشت. «تبعیدگاه، خشک است و مین‌گذاری شده و انسان فلسطینی نمی‌تواند در آنجا بزید، زندگی‌ای که آن را برای خودش نمی‌پسندید و می‌دانست که تبعیدگاه، او را به تبعید دیگری می‌کشاند که جوهر و هویتش را از او سلب می‌کرد و عمر و زندگی‌اش را می‌زدید.» (التمیمی، ۲۰۰۲: ۲۴۲). «و أنا رجعتُ من المنفی / فی کفی خُفّی حنین / حین وصلتُ إلى المنفی الثانی / سرَّقوا منی الخُفین» (المناصرة، ۲۰۰۷: ۱۴۲) (از تبعیدگاه بازگشتم درحالی که دست‌خالی و ناامید بودم / آنگاه که به تبعیدگاه دوم رسیدم / کفش‌هایم را دزدیدند.) و می‌گوید: «سأكون وحيداً في شُرُفات مطارات المنفی / سأكون أخيراً، حین تموتُ الأشواق» (همان: ۱۳۱) (در ایوان فرودگاه‌های تبعیدگاه تنها خواهم شد / و آخرین نفر خواهم شد، آنگاه که آرزوها می‌میرند).

شاعر وطنش را باخته و سخت در تکاپوی ساخت آن است، اما نه تنها دست‌خالی است، بلکه پای رفتن را هم از دست داده است، ولی به زبان شعری و واژگان پناه می‌برد تا وطنش را بر سازد. دو نکته را می‌توان از متن شعری برداشت کرد: یکی این که شاعر به خواننده می‌گوید هرچند سال که در تبعید باشی، با وجود شخصیت ولایت دستاوردی نخواهی داشت؛ زیرا که تبعیدگاه با تبعیدی سرآشتی ندارد. دوم این که دزدیده شدن کفش به شکلی غیرمستقیم اشاره به این دارد که تبعیدگاه پا و نای راه رفتن و حرکت به سوی آینده را از تبعیدی گرفته است. شاعر ناچار است وطنی بیابد اما در غیاب وطن به سرزمین واژه پناه می‌برد و در آنجا سکونتی را می‌جوید. نهایتاً انسان هر جا که باشد به دنبال اندکی آرامش می‌رود؛ اما این بار برای یافتنش چاره‌ای جز پناه بردن به سرزمین واژه ندارد. تبعید، آواره را وادار به سازش و سازگاری می‌کند و حتی انسان ماندن را برایش ناممکن می‌کند و تنها چیزی که در وی باقی می‌گذارد، شاید امید به وصال وطن از دست‌رفته است، امیدی که حرارت و گرما می‌بخشد.

۶-۲. اسطوره، مفهومی برای خوانش تبعید

عصیان و مقاومت شاعر در برابر قدرت‌های بزرگ رمانتیسیسمی اجتماعی را می‌آفریند که از روایت‌های اسطوره‌ای و همین‌طور ایماژهای طبیعت برای اظهار اراده و آرزوی انقلابی‌اش استفاده می‌کند. «بینی و بین» (ایکاروس) مسافات ضوئیه/ ومع هذا، فنحن نلتقی/ فی نقطه واحده من العالم/ (...) هو سَيَحْتَرِقُ بِشَمْسِهِ/ و أنا سَيَدُوْبُنِي المنفى/ هو يَتَّحِدُ بِعِبَاءَةِ الْعُشْبِ السَّمَاوِيِّ/ و أنا أَنْحَلُّ فِي تُرَابِ الْمَنَافِي الصَّخْرِيَّةِ/ تلك مَسِيئَةٌ عَدِمَ التَّخْطِيطُ يا إيكاروس/ هل تُصَدِّقُنِي الآن أيها المرحوم؟» (المناصرة، ۲۰۰۶: ۹۸/۲-۹۹) (بین من وایکاروس فاصله‌ای نامحدود است، با این وجود ما یکدیگر را در نقطه‌ای مشترک از جهان ملاقات می‌کنیم، او با خورشید خودش خواهد سوخت/ و مرا تبعیدگاه ذوب خواهد کرد/ او با ردای سبزه‌های آسمانی یکی می‌شود/ درحالی‌که من در خاک تبعیدگاه‌های صخره‌ای لاغر و رنجور گشته‌ام/ ای ایکاروس آن خواست و اراده‌ای است که قائل به مرزبندی نیست/ ای مرحوم اکنون مرا باور می‌کنی؟). در عمق این وضعیت بحرانی، سه روند اصلی در کلیت اشعارش نمایان می‌شود: رمانتیسیسم فردی، جمعی و رومانتیسیسم سیاه و رادیکال. زندگی مناصره با تغییراتی تاریخی در فلسطین گره خورد که در به انجام رساندن وظیفه‌ی تاریخی‌شان ناکام و شکست‌خورده ماندند و نتیجه این شکست‌ها وضعیتی بحرانی را در حیات شاعر ایجاد کرد که او را به سمت رمانتیسیسمی سیاه و رادیکال سوق داد. شاعر اوج توان زبانی‌اش را با کاربست اسطوره‌ها به کار می‌گیرد تا فاجعه‌ی تبعید را برای خوانندگان تا حدی ملموس کند؛ بنابراین، ناگزیر است از ویرانه‌های زبان چیزهایی را بیرون کشد که زمانی معنایی داشتند. تبعیدگاه، به قبر گشوده‌ای مانده است که هر لحظه در کمین زنده‌های تبعیدی است و جسم و روحشان را بسان میکروبی فاسد کننده، به تباهی می‌کشاند. افزون بر آن، تخیل شاعرانه در این ابیات با کاربست اسطوره‌ی ایکاروس در اسلوب دیالوگ بین شاعر و ایکاروس نمایان است و کاربست اسطوره را مکانیسمی برای تحلیل از وضعیت خود می‌کند.

«شاعر در اینجا به‌نوعی از هم ذات‌پنداری با اسطوره ایکاروس می‌رسد. او خود را با این اسطوره یکی می‌کند و به هم رسیدن با ایکاروس را، همان وحدت خود و او در سرنوشتی مشابه دانسته است، چراکه تقدیر هر دو ذوب شدن است، وجود شاعر و عمر او در تبعیدگاه کم‌کم تباه می‌شود و ایکاروس الهی یونانی توسط خورشید ذوب شده و برای همیشه در فضا پراکنده می‌شود و شاعر نیز در سرزمینی غیر از سرزمین مادری و خاکی غیر از خاک اجدادی‌اش دفن شود و دلیل بدبختی هر دو را به بی‌برنامگی مرتبط ساخته است.» (فلاحی و دیگران، ۱۳۹۳: ۳۰۲).

او با ایکاروس به واقعیتش شاید مشروعیت داده و این واقعیت را به جهانی دیگر پیوند و به خودش نگاهی از نوع تقدس بخشی دارد آنگاه که می‌گوید (بینی و بین ایکاروس) موجب بهره‌مندی‌اش از صور مثال فوق طبیعی شده است.

۷-۲. بحران روحی و خلأ روانی، آفرینش زبانی خاص آن

فراق وطن و ستم‌های تبعید سبب خلق بحران می‌شود. او سخت آزرده است و در میان پایداری و تسلیم می‌سراید تا تسلیم نشود: «هذه الدربُ تُفضِي إلى القتلِ / سيان أن تكتويَ باللطى والصَّهيلِ / إذا ما رَفَعْتَ شِعَارَ الهُوِيَّةِ، قُرْبَ الخليلِ / هذه الدربُ، تُفضِي إلى الوَجعِ المُرِينِ الهاربِ فينا» (المناصرة، ۲۰۰۶: ۳۰۸) (این راه به هلاکت منتهی می‌شود/ فرقی نمی‌کند که با زبانه آتش بسوزی یا با شیشه‌ی اسبان/ آنگاه که نزدیک الخلیل شعار هویت سر دادی/ این راه باریک به درد و عذابی مزمن و گریزنده در ما منتهی می‌گردد). «یا سییدی اینی آری، مالا یُری / و أشمُ رائحةً / أرى سُمًا شهيًا قدَّموه لِقَتْلِنَا / هو في طعامك / و أرى الخليلَ حبيبتي نهبًا لَتُجَارِ المَمَالِكِ.» (المناصرة، ۲۰۰۶: ۲۶۲) (ای دوست من، آنچه دیدنی نیست من می‌بینم/ و بوی خوشی را استشمام می‌کنم/ من سم خوش طعم و لذیذی را می‌بینم که برای کشتن ما آورده‌اند/ آن در غذای توست/ و عشقم شهر الخلیل را می‌نگرم که به دست سوداگران کشورها به تاراج رفته است). شاعر همه راه‌ها را بسته و منتهی به قتل خودش می‌بیند و خود را بینایی فرض می‌کند که خیر از فاجعه‌های جدید برای قربانیان سرزمینش که آواره شده‌اند، می‌دهد. منابع طبیعی سرزمینش را تاراج گشته می‌بیند که تاجران سایر کشورها به غارت آن مشغول‌اند. «قد صار لي غُرْفَةٌ في المشرقِ العربيِّ / لي منفى و لي غُرْفَةٌ في المغربِ العربيِّ / طفلٌ يُوعِجُ داخلَ الغُرْفَةِ و أنا أُدخِنُ خارجَ الغُرْفَةِ / سَمِيئُهُ كنعانَ / البيتُ مهدومٌ، والقلبُ مَخْتومٌ، والعقلُ مُحْتَلٌّ و الفعلُ مُعْتَلٌّ، والأرضُ مُحْتَلَّةٌ» (المناصرة، ۲۰۰۶: ۲۳۲) (اتاقکی در مشرق عربی به نام من درآمده است/ تبعیدگاهی دارم و اتاقکی در مغرب عربی/ کودکی در اتاق گریه می‌کند درحالی که من بیرون خانه سیگار می‌کشم/ او را کنعان نامیدم/ زیرا خانه ویران و تپش دل پایان و عقل شوریده و کار بریده و سرزمین اشغال گشته است).

او به بحران روحی و التهاب کلامی می‌رسد و همه‌جا را برای خود تبعیدگاه تصور می‌کند، شرق و غرب عربی در این فاجعه‌ای که بر آنان روا داشته شده به‌نوعی شریکند.

تبعیدگاه، سرزمین مرگ تبعیدیان و شکنجه‌گاه آنان است و تبعیدیان چاره‌ای جز جستجوی هویت و نپذیرفتن ذلت ندارند. در سرزمین تبعید، با خون سرزمین او تجارت می‌کنند، دلالان

عرب معشوقه‌اش را غارت کرده و برایش حیل‌ها و دام‌ها می‌نهند تا از دست او راحت شوند. او سخت بیزار است و تبعید برایش ناخوشایند است و نسبت به تاجران وطن‌فروش عرب کینه دارد.

۳. بخش تحلیل آماری

۱-۳. زبان تصویری تبعیدگاه

«وجه دیگری از وجوه دوگانه وطن / تبعیدگاه در متن مناصره وجود دارد، آنجا که تصاویر وطن، علیرغم تعددشان به هم مانند می‌شوند، آن‌چنان‌که تصاویر تبعیدگاه، علیرغم تکررشان به هم شبیه می‌شوند. وطن در سطحی نحوی به‌وسیله‌ی ادات تمنا (لو) که واسطه برای تعبیر از تعلق شاعر به رشته‌ی آرزوها هستند ارتباط پیدا می‌کند» (کحلوش، ۲۰۰۸: ۱۶۴). «لَوَأْنِي قَمْرٌ فِي الشَّامِ مُرْتَجِلٌ / لَوَأْنِي قَمْرٌ / لَوَأْنِي حَجْرٌ فِي الشَّامِ مُنْغَرِسٌ / لَوَأْنِي حَجْرٌ / لَوَأْنِي قَمْرٌ لَوَأْنِي حَجْرٌ لَوَأْنِي حَبِلٌ / لَوَأْنِي سُنْفُنٌ» (المناصرة، ۲۰۰۶: ۲۱) (ای کاش من ماه مهاجری در شام بودم / ای کاش ماه بودم / ای کاش من سنگ کاشته شده‌ای در شام بودم / ای کاش سنگ بودم / ای کاش ماه بودم، ای کاش سنگ بودم، ای کاش ریسمان بودم، ای کاش کشتی‌های در حال سفر بودم). نیهیلیسم ادبی مناصره وضعیتی پوچ و تراژیک را توصیف می‌کند که در آن فاصله‌ی هرگز پر ناشدنی میان انسان و جهان و آرزوهای انسان و ناکارآمدی‌های دنیا در پاسخ به آن امید و آرزوها، پوچی و خلأ تولید می‌کند. قهرمان تراژیک مناصره که در ژست سیزیف دیده می‌شود، علی‌رغم اینکه در بستر شکست و آزار قدم می‌گذارد، سرنوشت تراژیک را می‌پذیرد. آنچه بسی دردآور می‌نماید، آرزوهای شاعر در زمانه ایست که صدای حقوق بشر به اوج فلک رسیده و اینجا شاعری در پی رسیدن به ابتدایی‌ترین حقوق انسانی خودش، آرزوهای رمانتیک می‌کند.

«آغازینه این قصیده، به آرزوهای رمانتیک تجسم می‌بخشد که وابسته‌ی رؤیاهای مکانی اوست و سمبل آن رؤیاهای وطن شام است، چراکه اقامت به شیوه‌ی انسان واران، اقامتی غیرممکن و نامقدور است، حتی شاعر در خواب آرزو می‌کند که همچون اشیاء (ماه-سنگ-کشتی-طناب) باشد و این آرزو، آرزوی حضور در جایی است که اصالت اجدادش آنجاست و آن اشتیاقی است که شاعر را وادار به تکرار و ادامه‌ی آن می‌کند؛ چراکه زمان حال او، سنگ دل تر از رؤیاهایش شده و با ادات «لکن» ی محصورشده که رنج‌آور و عذاب‌دهنده است و در خلال این رؤیاهای تبعیدگاه ظاهر می‌شود و شاعر اندوهش را ممارست می‌کند» (کحلوش، ۲۰۰۸: ۱۶۴).

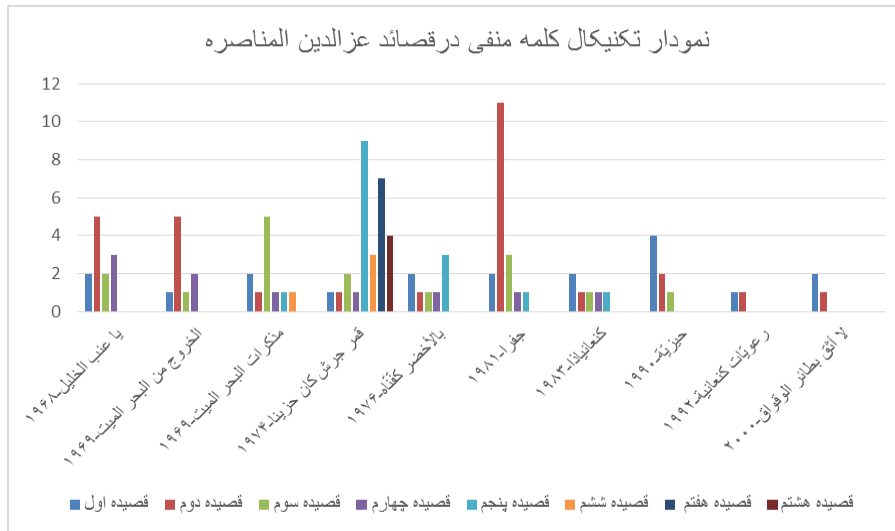
«لَكِنِّي فِي بِلَادِ الرُّومِ مُنْزَعٌ / أَبْكِي عَلَى وَطَنِ قَدْ خَانَهُ الْوَطَنُ» (المناصرة، ۲۰۰۶: ۲۱) (اما من در کشور روم نشانده شدم / و به حال میهنی می‌گریم که اهل وطن‌های عربی به آن خیانت کرده‌اند). جسمش از وطن دور است، در فیزیک جسم و فیزیک مکان رابطی هست. این روابط ریشه در زندگی انسان

دارند و از روابط میان افراد، هویت جسمانی و بستر فیزیکی زندگی که مکان باشد، وضعیت روانی خاصی زاده می‌شود. در زندگی شاعر خانه تنها محیطی است که می‌تواند به وی انسایش را برگرداند. او در تبعید، مدام بوی خیانت را استشمام می‌کند؛ اما مقاومت می‌کند تا بماند، شاید که راهی برای ساختن دوباره وطن پیدا شود.

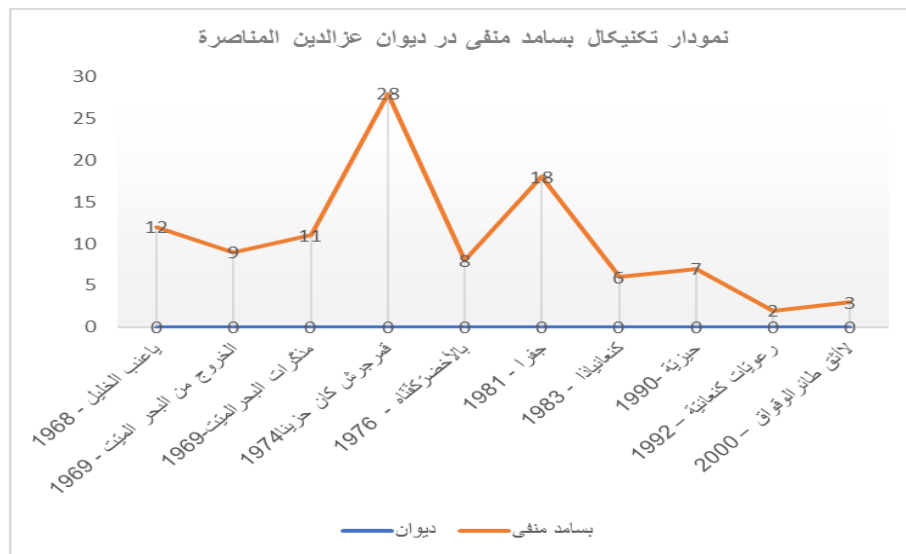
جدول ۱

مجموع بسامد	بسامد کلمه «المنفی» (تبعیدگاه) در قصائد	عنوان دیوان (تاریخ چاپ اول)
۱۲	فی الرّد علی الأختی (۲) - فُروتا طائراً أخضر (۵) - مقهی ریش (۲) - مطار قلندیا (۳)	یاغنب الخلیل (۱۹۶۸)
۹	الخروج من البحر المیت (۱) - توفیعات (۵) - أضاعونی (۱) - محاورات الباب العالی (۲)	الخروج من البحر المیت (۱۹۶۹)
۱۱	و هل بقیت فی المدینة حدائق (۲) - غافلتک و شربت كأس الخلیل (۱) - لا تغازلوا الأشجار حتی تعود (۵) - نشید الکنعانیات (۱) - الأروائیة (۱) - مذبحة البحر (۱)	مذکرات البحر المیت (۱۹۶۹)
۲۸	قمر جرش کان حزینا (۱) - الحبّ لون أخضر (۱) - دادا ترقص علی ضفّة النهر (۲) - توفیعات فی حفل التّدشین (۱) - کنعان صابر لن یستنکر (۹) - تُقبل التعازی ی آی منفی (۳) - القبائل (۷) - لا یؤمن جانبه (۴)	قمر جرش کان حزینا (۱۹۷۴)
۸	دموع الکنعانیات (۲) - سراج العسّاق (۱) - ظلّ یرکض حتی الرّصاصة (۱) - مجزّد وصف (۱) - راهب العزلة (۳)	بالأخضر کفّناه (۱۹۷۶)
۱۸	جفرا أرسلت لی دالیه و حجارة کریمه (۲) - جفرا لا تواخذینا (۱۱) - کیف رقصت أم علی (۳) - الطّالع من وادی التّفاح الأشقر (۱) - وصیة (۱)	جفرا (۱۹۸۱)
۶	تشمّع کبد ایکار (۲) - فی حفل عائلی بهیج (۱) - و سقطت سهوا فی محبتکم (۱) - أول الکلام (۱) - خذ جرعة للبقظة (۱)	کنعانیادا (۱۹۸۳)
۷	نصّ الوحشة (۴) - فندق (۲) - حصار قرطاج (۱)	حیزیة (۱۹۹۰)
۲	تشکیلات رعدیة (۱) - قبر فی لندن (۱)	رعویات کنعانیة (۱۹۹۲)
۳	الیمام الّذی غزّبا (۲) - عاصفة عصفیر تلمسانیة (۱)	لائق طائر الوقواق (۲۰۰۰)

نمودار ۱



نمودار ۲



۲-۳. رابطه بین زبان و تبعیدگاه بر مبنای جدول و نمودارهای تکنیکال

در این تحقیق دفعات و کمیت تکرار واژه‌ی «المنفی» را نیز به مثابه تکمیل کننده پژوهش نگریستیم و کلمه «المنفی» را در تمام دیوان‌های شعری شاعر با توجه به مجموعه‌های شعری او که در مهروموم‌های مشخصی سروده شده‌اند، مورد شمارش قرار دادیم. فراز و فرود و بسامد تبعیدگاه به

لحاظ کمیت و داده‌ها و جداول آماری، در سال‌های متفاوت حیات شاعر نتایج و داده‌های عجیب و معناداری را آشکار نمود. ویتگنشتاین در نظریه‌ای در مورد زبان می‌گوید «امر واقع است که به زبان شکل می‌دهد؛ به عبارتی دیگر زبان تصویر امر واقع است. تالی منطقی چنین گزاره‌ای این نتیجه‌گیری است که زبان نه تصویر اشیاء، بلکه تصویر ترکیب اشیاء، یا به زبان ویتگنشتاین بوده‌ها است» (خالقی، ۱۳۸۵: ۸۵). در این تحلیل آماری این نظریه کاملاً اثبات شد و ارتباط معناداری بین تکرار «المنفی» و کشتار و قتل‌عام پناهندگان فلسطینی پیدا شد. او در سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۴ در لبنان پناهنده و تبعیدی بوده است. سخت‌ترین سال‌های عمر شاعر بیشترین تکرار واژه «المنفی» را داراست. آنگاه تبعیدگاه بر زبان شاعر استیلای تام می‌یابد که شاعر دشوارترین لحظات حیات را تجربه می‌کند. اگر جدول تکرار تبعیدگاه یا نمودارهای تکنیکال را بنگریم، روشن می‌شود که سال‌های ۱۹۷۴-۱۹۷۶ و ۱۹۸۱-۱۹۸۴ مهروموم‌هایی هستند که بیشترین تکرار تبعیدگاه در دو مجموعه شعری قمر جرش کان حزیناً سروده سال ۱۹۷۴-۱۹۷۶ و مجموعه جفرا سروده سال ۱۹۸۱-۱۹۸۳ رخ داده است. مناصره سال ۱۹۷۴ پناهنده‌ای در لبنان بود که نسل‌کشی فلسطینیان در منطقه الکرنتینا (قتل‌عام الکرنتینا) اتفاق می‌افتد و در حمله‌ای که میلیشیاها «الکتائب نمود الأحرار و حراس الأرز» به پناهندگان فلسطینی در منطقه الکرنتینا کمپ آوارگان فلسطینی می‌کنند هزاران آواره فلسطینی و لبنانی بر اثر این حمله کشته می‌شوند؛ و همچنین در سال ۱۹۷۶ نسل‌کشی فلسطینیان در قتل‌عام تل زعتر اتفاق می‌افتد و در این قتل‌عام دو هزار فلسطینی توسط الکتائب الیمین اللبنانی المسیحی کشته می‌شوند. سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ نیز اوج بحران تحریم و حصار بر بیروت بود که زندگی کمپ نشینی، عریان شدن رنج و مصیبت بر پناهندگان فلسطینی بود؛ بنابراین، در یک نگاه به جدول و نمودارهای تکنیکال بسیار مبرهن است که چرا شاخص تکرار تبعیدگاه در این سال‌ها بالاست. چنان‌که در متن نیز اشاره شده این سال‌های عسرت و مرگ و دربه‌دردی است. از جدول و نمودار می‌فهمیم به همان اندازه که میزان سختی حیات و مرگ پناهندگان فلسطینی در تبعید بیشتر شده، تکرار واژه تبعیدگاه نیز زیاد شده است؛ بنابراین، رابطه معناداری را بین زبان شعری و واقعیت اجتماعی در اینجا درک می‌کنیم.

۴. نتیجه

اینجا واقعیت زبان می‌شود و زبان واقعیت، تبعیدگاه، مکان دفن زنده انسان تبعیدی است و این واقعیت را زبان شعری برجسته و به تصویر می‌کشد.

شاعر به تبعیدگاه تسلیم نشده؛ مبارزه او برای بقا و حفظ هویت فلسطینی‌اش از راه زبان شاعرانه صورت می‌گیرد. نتیجه شکست‌ها وضعیتی بحرانی را در حیات شاعر ایجاد کرد که او را به سمت رمانتیسیمی سیاه و رادیکال سوق داد.

بسامد بسیار بالای تبعیدگاه در سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۸۱ نشان از آن داشت که این سال‌ها سال قتل‌عام و ژینوساید فلسطینیان و سال زیست مرگ‌واره برای پناهندگان فلسطینی بوده است که این امر ارتباط بنیادین بین زبان و امر واقع را نشان می‌دهد.

حالت وجودی تبعیدی چنان می‌شود که آستن عاطفه دیدار وطن می‌شود و فراق باعث زایش اشعاری می‌شود که در اوج زیبایی، شعر تبعید نام می‌گیرند. در دیالکتیک غربت و اشتیاق بازگشت، زبان شعری تبعیدی زاده می‌شود.

وطن آن کل و مای جمعی و ابژه ایده آلی است که همه حسرت‌ها و آرزوهای شاعر برمدار آن می‌چرخد. تبعیدگاه یک مفهوم نیست، انباشتی از معانی است که شاعر در وضعیت‌های متفاوت این معانی جدید را خلق می‌کند. رنج شاعر در زبان شعری‌اش جلوه‌گر می‌شود و زبان تنها مکانی می‌شود که شاعر را توان اقامت در آن میسر می‌شود.

سلب یک حق ایجاب استعدادهایی است که در سلبیت آن حق ایجاد می‌شوند؛ یعنی سلب حق اقامت در وطن باعث خلق استعدادهایی می‌شود که تنها در تبعید شکوفا می‌شوند و خلق این مضامین تبعیدی فقط در بستر و زمینه‌ای مقلدور است که شاعر تجربه زیسته شده تبعیدگاه داشته باشد.

در بررسی کمی و آماری واژه «المنفی» بر ما روشن شد که رابطه معنادار و شگفت‌انگیزی بین زبان شاعر و واقعیت اجتماعی او وجود دارد. هر آن اندازه که تکرار «المنفی» اوج گرفته، ژینوساید و نسل‌کشی و خانه‌به‌دوشی پناهندگان شدت زیادی داشته است.

منابع

- بودویک، محمد (۲۰۰۶)، شعر عزالدین المناصره بنیاته. إبدالاته وبعده الرعوی، عمان: دارمجدلاوی للنشر والتوزیع.
- بوعدیلہ، ولید (۲۰۰۹)، شعریّہ الأمکنة: تجلیات الأسطورة فی شعر عزالدین المناصره، عمان: دارمجدلاوی للنشر والتوزیع.
- التمیمی، حسام جلال (۲۰۰۱)، «تجلیات جفرا فی شعر عزالدین المناصره»، مجلة جامعة النجاح للابحاث، المجلد ۱۵، صص ۳۱۱-۳۶۰.

- التميمي، حسام جلال (۲۰۰۲)، «الخليل في شعر عزالدين المناصرة» مجلة جامعة النجاح للأبحاث، المجلد ۱۶، صص ۱۲۳-۱۷۹.
- حسين زاده يزدي، مهدي (۱۳۹۳)، «رابطة زبان و واقعت از منظر ويتگنشتاين متأخر با توجه به تفسير ايلهام ديلمن»، مجله مطالعات جامعه‌شناختي، دوره ۲۱، ش ۱، صص ۱۳۱-۱۴۵.
- خالقي، احمد (۱۳۸۵)، قدرت، زبان، زندگي روزمره، تهران: گام نو، چاپ دوم.
- رستم پور، رقيه (۱۳۸۹)، «تجليات المكان في شعر عزالدين المناصرة»، مجلة دراسات في العلوم الإنسانية، دورة ۸، ش ۳، صص ۱۷-۳۱.
- عبدالکریمی، بیژن (۱۳۹۷)، در جستجوی معاصریت، تهران: نقد فرهنگ عثمان، اعتدال (۱۹۸۸)، اضاءه النص، بیروت: دارالحدائث للطباعة والنشر والتوزيع.
- عموزاده مهديرجی، محمد (۱۳۸۳)، «نقش زبان در نمود واقعت‌ها»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، سال ۴۷، شماره مسلسل ۱۹۰، صص ۱-۲۱.
- عوده، علی (۱۹۹۷)، الزمان والمكان في الرواية الفلسطينية ۱۹۵۲-۱۹۸۲، قاهرة: دارالشروق، ط ۲.
- فرهنگ نیا، امیر، روشنفکر، کبری، پروینی، خلیل (۱۴۳۶)، «ظاهرة الإغتراب في شعر عزالدين المناصرة»، مجلة اللغة العربية و آدابها، دوره ۱۱، ش ۳، صص ۳۸۷-۴۰۸.
- فلاحتي، صغری، شريف عسکری، محمد صالح، یعقوبی، محمد (۱۳۹۳)، «محتوا پذیري مكان کنعان و دلالت‌های آن در اشعار عزالدين المناصرة»، ادب عربی، سال ۶، ش ۲، صص ۲۹۱-۳۱۱.
- کحلوش، فتحیه (۲۰۰۸)، بلاغة المكان، قراءة في مكانية النص الشعري، بیروت: مؤسسة الانتشار العربي.
- مارسل، گابریل (۱۳۸۸)، انسان مسأله گون، ترجمة بیتا شمسی، تهران: نشر ققنوس، چاپ دوم.
- المناصرة، عزالدين (۲۰۰۰)، الجفرا والمحاورات: قراءات في شعراللهجي في الجليل الفلسطيني، عمان: دار الكرمل.
- المناصرة، عزالدين (۲۰۰۶)، الأعمال الشعرية، عمان: دار مجدلاوی.
- وعدالله، ليديا (۲۰۰۵)، التناص المعرفي في شعر عزالدين المناصرة، عمان: دار مجدلاوی.

References

- Abdolkarimi, B. (2018). In Search of Contemporary. Tehran: Critique of Culture. [In Persian].
- Amouzadeh Mahdireji, M. (2004). The Role of Language in the Representation of Facts. *Journal of the Faculty of Literature and Humanities of Tabriz*, Year 47, Serial number 190, 1-21. [In Persian].
- Bouadilah, W. (2009). *Poetry of Place: Manifestations of the Myth in the Poetry of Izz al-Din al-Monaserah*. Amman: Dar Majdalawi for Publishing and Distribution. [In Arabic].
- Budweik, M. (2006). *The Poetry of Izz al-Din al-Monaserah. Its changes and Its Pastoral Dimension*. Amman: Dar Majdalawi for Publishing and Distribution. [In Arabic].
- Falahati, S., Sharif Askari, M. S., & Yaghoubi, M. (2014). Location content-affecting of Canaan & its various implications in the poetries of Izz ad-Din al-Monaserah. *Arabic Literature*, 6(2), 291-311. [In Persian].

- Farhan Naya, A., Roshanfakar, K., & Parvini, K. (2015). The Phenomenon of Alienation in Izz al-Din al-Monaserah's Poetry. *Arabic Literature*, 11(3), 387-408. [In Persian]
- Hossein Zadeh Yazdi, M. (2014). The Relationship between Language and Reality in the View of Weitenstein in Light of the Interpretation of Ilham Delman. *Sociological Studies*, 21(1), 131-145. [In Persian].
- Kahloush, F. (2008). *The Rhetoric of Place, Reading on the Place of the Poetic Text*. Beirut: The Arab Diffusion Foundation. [In Arabic].
- Khaleghi, A. (2006). *Power, Language, Everyday Life* (2nd ed.). Tehran: New Step. [In Persian].
- Marcel, G. (2009). *The Problematic Man* (2nd ed.). (B. Shamsi, Trans.) Tehran: Phoenix Press. [In Persian].
- Al-Monaserah, I. (2000). *Al-Jafra and al-Muhawaraat: Readings in the Poetry of al-Haji in the Palestinian Jalil*. Amman: Dar Al-Karmel. [In Arabic].
- (2006). *Poetical Works*. Amman: Dar Majdalawi. [In Arabic].
- Odeh, A. (1997). *Time and Place in the Palestinian Novel 1952-1982* (2nd ed.). Cairo: Dar al-Shorouk. [In Arabic].
- Osman, E. (1988). *Illuminating Text*. Beirut: Dar al-Hadithah for Printing, Publishing and Distribution. [In Arabic].
- Rustampour, R. (2010). Manifestations of Place in Izz al-Din al-Monaserah's Poetry. *Journal of Studies in the Human Sciences*, 8(3), 17-31 [In Persian].
- Al-Tamimi, H. J. (2001). Manifestations of Jafra in Izz al-Din al-Monaserah's Poetry. *Al-Najah University for Research*, Volume 15, 311-360. [In Arabic].
- (2002). Al-Khalil in the Poetry of Izz al-Din al-Monaserah. *An-Najah University Journal for Research*, Volume 16, 123-179. [In Arabic].
- Waad Allah, L. (2005). *Intertextuality in Izz al-Din Monaserah's Poetry*. Amman: Dar Majdalawi for Publishing and Distribution. [In Arabic].